



البیعة لله

وصیت رسول خدا(ص) در شب وفات



امام صادق (ع) از پدرانش... از امیرالمومنین علی ع خبر داد که رسول الله (ص) در شب وفاتش به امام علی (ع) فرمود:
”ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور. رسول الله (ص) وصیتش را به امام علی (ع) املاء نمود تا به جایی رسید که فرمود: یا علی بعد از من دوازده امام است و بعد از آن ها دوازده مهدی خواهد بود... تا به فرزندش (ح م د) مستحفظ از آل محمد واگذارنماید. آن ها دوازده امام هستند و پس از آن ها دوازده مهدی خواهند بود، پس(هرگاه وفاتش رسید، وصیت و جانشینی) را به فرزندش که نخستین نزدیکان است، تسلیم می نماید. او سه نام دارد. نامی مانند نام من ونام پدرم وآن عبد الله واحمد واسم سوم مهدی است و او اولین مؤمنین است”

(ترجمه کتاب غیبت شیخ طوسی: ص ۳۰۰ ح ۱۱۱)

نسب سید احمد الحسن(ع)

سید احمدالحسن فرزند سید اسماعیل فرزند سید صالح فرزند سید حسین فرزند سید سلمان فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام می‌باشد. سید احمد الحسن، وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام می باشد که برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله ص بشارت تولد ایشان را دادند. و فرستاده ای از سوی حضرت عیسی (ع) و حضرت ایلیا (ع) برای مسیحیان و یهودیان می باشد. ایشان دعوت الهی خود را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام در سال ۱۹۹۹ میلادی در نجف اشرف پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی علیه السلام همچون دعوت رسول الله (ص) به همه جهان انتشار یافت. ایشان برای اثبات حقانیت خود به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند:

این قانون از سه اصل تشکیل می‌شود:

۱) نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله ص را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است و ۲) علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده اند و با آن همه علمای ادیان را به تحدی فرا خوانده و ۳) پرچم البیعهالله(دعوت به حاکمیت خدا)

سردبیر

«یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ»

خداوند سبحان و متعال در محکم کتاب عزیزش می‌فرماید: «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنْ اسْتَفْطَيْتُمْ أَنْ تَقْضُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاقْضُوا وَلَا تَقْضُوا إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (ای گروه جنیان و آدمیان، اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون نفوذ کنید، نفوذ کنید؛ ولی بیرون نتوانید رفت مگر با داشتن قدرتی).

معنای نفوذ کردن چیست و چگونه است؟ و «سلطان» (نیرو و توان) چیست؟ آیه اینچنین است: «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَفْطَيْتُمْ أَنْ تَقْضُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاقْضُوا لَا تَقْضُوا إِلَّا بِسُلْطَانٍ» (ای گروه جنیان و آدمیان، اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون نفوذ کنید، نفوذ کنید؛ ولی بیرون نتوانید رفت مگر با داشتن قدرتی)(الرحمن: ۲۳). یعنی اگر می‌توانید، از حدود آسمان‌ها و زمین (یعنی عالم جسمانی) نفوذ کنید؛ که نمی‌توانید با قدرت و نیرویی غیر از نیروی خداوند نفوذ کنید. هر جا که منتقل شوید، در قبضه‌ی سلطنت و نیروی خداوند سبحان هستید «لَا تَقْضُوا إِلَّا بِسُلْطَانٍ». استفاده از عبارت «تَقْضُوا» (نفوذ و رخنه کنید) به این معنا است که حدود و کرانه‌های هستی‌ها، کرانه‌هایی نفوذپذیر می‌باشند؛ ولی می‌ندارید که ورای این کرانه‌ها و مرزها، چیز دیگری غیر از سلطنت و فرمان‌روایی خداوند سبحان و متعال وجود دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ * يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاطِئَ مِنْ نَارٍ وَ يُخَالِسُ فَلَا تُنْفِرُونَ» (پس کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟ * بر شما شعله‌ای بی‌دود فرستاده شود، یا مس گدازخته (دود بی‌آتش)؛ پس با او مقابله نتوانید کرد)(الرحمن: ۳۴ و ۳۵). «يُرْسِلُ عَلَيْكُمَا» (بر شما فرستاده شود؛ فعل، مبنی بر مجهول است و دلیل آن این است که فرستنده‌ی آتش و مس، خود این کرانه‌ها و مرزها می‌باشند؛ یعنی این عمل به طور خود به خودی صورت می‌پذیرد؛ یعنی مرزهای این هستی‌ها یا کرانه‌ها که قابل نفوذ کردن می‌باشند، از آتش (الترژی) و مس گدازته می‌شده است؛ به این معنی که مرزها و حدود این هستی‌های آسمان‌ها و زمین، ساکن نیست، بلکه در حرکت و نوسان می‌باشد. نتیجه‌ی طبیعی نوسان این است که برخورد‌ها و انفجارهایی که آتش، حرارت و دود به وجود می‌آورد، رخ می‌دهد؛ و نتیجه‌ی طبیعی این واقعه، متراکم شدن این انرژی‌ها و در نتیجه امکان شکل گرفتن ماده‌ی جسمانی به شکلی که ما در کیهان‌مان می‌شناسیم یا صورت‌های دیگری در کیهانی دیگر، به وجود می‌آید که سدی ایجاد می‌کند و مانع از نفوذ می‌گردد و در نتیجه «فَلَا تُنْفِرُونَ» (مقابله نتوانید کرد).

مهدی اول یمانی موعود کیست؟

قسمت پنجم :

■ در روایت یمانی چند نکته‌ی بسیار مهم وجود دارد:

۲- «او دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند» (روایت امام باقر ع)
دعوت به حق و طریق مستقیم یا صراط مستقیم بدین معناست که این شخص اشتباه‌هی کند، تا مردم را وارد باطل کند یا اینکه آنها را از حق خارج سازد، و این بدان معناست که ایشان معصوم منصوص العصمه است، با این معنا و با این قید و حدود، هر بزرگی در مشخص کردن شخصیت یمانی ایجاد می‌شود.

اما برداشت هر معنای دیگر از این جمله (دعوت به حق و هدایت به راه راست می‌کند) این فرموده از ا‌ه ع را بی‌فایده می‌کند، در این صورت قید و حدی برخی شخصیت یمانی نخواهد بود، و ا‌ه ع از گفتن کلام بی‌معنا میرا هستند.

احمد الحسن احمد Alhasan

ALMAMDOON.CO

۱۳۴ ؛ توحید صدوق: ص ۱۰۳.)

پس آن حضرت(ص) خدای در خلق است و اهل بیت او(ع) نیز در مرتبه‌ای پایین‌تر از جایگاه رسول اعظم که درود خداوند بر او باد، قرار دارند، و آنها نیز وجه الله و اسماء الله الحسنی می‌باشند؛ آنها تبلور خدا در خلق هستند و هر کدام از آنها برای رفع حوائج و سدّ نقص و تحصیل کمال، مورد توجه قرار می‌گیرند و به هر یک از آنها رجوع می‌شود. لذا ایشان در جایگاهی عالی از کمالات الهی قرار دارند ولی این جایگاه، در عین حال، محدود و مقید به نیاز و فقر ایشان نسبت به خدای سبحان و متعال می‌باشد؛ حال آن که الوهیت خدای سبحان و متعال، الوهیت مطلق و کمال و غنای مطلق و بخشش و فیض بی حد و حصر است مگر چیزی که مشیت خدای سبحان و متعال به آن تعلق گیرد.

در قرآن عبارتی که مؤید این معنا است آمده؛ خدای متعال می‌فرماید: «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (در خور تعظیم است خداوند، آن بهترین آفرینندگان)(مؤمنون: ۱۴). یعنی در اینجا آفرینندگانی وجود دارند و خدای سبحان برترین و نیکوترین آنها می‌باشد. اینها محمد و آل محمد(ع) هستند. در دعا نیز آمده است: «...یا رب الارباب و اله الالهه...» (...ای پروردگار پروردگان، و ای معبود معبودان...)(کافی: ج ۲ ص ۵۶۶).

و نیز وارد شده است: «... الإله الاکبر...» (... خدای بزرگتر...)(باقیات صالحات: دعای سفر ص ۸۱۵) این دعا جزو دعا‌های سرّ و یکی از سی و یک دعا با سند متصل و صحیح است که برای رفع نیازها و حوائج دنیا و آخرت خوانده می‌شود. این دعا در مصباح مجتهد، مصباح کفعمی، بحار آمده، و حرّ عاملی نیز در الجواهر السنیة آن را نقل کرده است.

در یک حدیث قدسی، در فضیلت این دعا آمده است: «ای محمد، به کسانی که می‌خواهند به من تقرّب جویند بگو علم یقین را به دست آورند که این سخن، برترین چیز بعد از واجبات است که با آن به من نزدیک می‌شوید». جواهر السنیة – حر عاملی: ص ۱۸۸ ؛ بحار الانوار: ج ۸۳ ص ۲۷۹.)

بدون شک وارد شدن عبارت «خدای بزرگتر» در دعای قدسی که از جانب خدای سبحان و متعال روایت شده است و نظیر قرآن کریم می‌باشد، قطعاً دلالت یقینی می‌کند برای کسی که بخواهد بر آنچه که پیشتر عرضه داشتیم، نص داشته باشد؛ زیرا خطاب قرار دادن خدای سبحان و متعال به «خدای بزرگتر» دلیلی است بر این که خلق او نیز به صفت لاهوت متصف‌اند چرا که بزرگتر، صفت تفصیلی است و بر وجود حداقل یک چیز خردتر اشاره می‌کند وگرنه اشاره به آن وجهی ندارد. افعال یا صفات تفصیلی دال بر مشارکت و زیادت است که این واضح و روشن می‌باشد، زبان‌شناسان عرب به آن اشاره کرده‌اند و هر کس که دعا را بخواند و در آن تعمق کند نیز به این مطلب می‌رسد.

در مرتبه‌ای پایین‌تر از ذات الهی یا الله، یعنی در مراتب خلق و تنزل، مراتب تجلی یا مقامات، ده مورد است که عبارتند از: سradق (سرپرده) عرش اعظم، عرش اعظم، کرسی، سپس عرش عظیم که در آن هفت مرتبه یا مقام است که همان آسمان‌های هفت‌گانه است که از آسمان هفتم به آسمان اول یا دنیا نزول می‌کند.

برترین خلق خدا، حضرت محمد(ص)، صفحه‌ی وجود خویش را از سرپرده‌ی عرش اعظم به آسمان دنیا امتداد می‌دهد. نخستین مرحله‌ی تجلی عبارت است از: نقطه‌ی آغازین (برزخ) یا سradق عرش اعظم، سپس مرحله‌ی تجلی دوم که ظرف نون یا عرش اعظم است، سپس مرحله‌ی تجلی سومی که ظرف باء یا کرسی است، سپس چهارمین مرحله‌ی تجلی که نقطه‌ی دوّمین در خلق است. تمام این مراحل چهارگانه همان محمد(ص) است که ایشان نقطه‌ی نون، و نون، و باء، و نقطه‌ی باء می‌باشد، یا می‌توان گفت ایشان فیض و عنایت در حال نزول از حق به سوی خلق است و او یعنی حضرت محمد(ص) در مراحل سه‌گانه‌ی اول (سradق، عرش و کرسی)، برزخ (حائل و فاصله) بین حق و خلق است و در نوسان است، ساعتی خاموش می‌شود و چیزی جز خدای یگانه‌ی قهار بر جای نمی‌ماند و ساعتی دیگر به انانیت و هویت (خویش) بازمی‌گردد. اما در مرحله‌ی عرش عظیم، او در خلق مستقر و عبدالله می‌باشد.

باید توجه داشت که نقطه‌ی نخستین، همان قرآن است و همان حجابی است که بین حضرت محمد(ص) و خدا وجود دارد: «میان آن دو حجابی می‌درخشید و خاموش می‌شد (نوسان می‌کرد)» و به هنگام فتح و پیروزی: «پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست» (کافی: ج ۱ ص ۴۴۲). خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِینًا» (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقرر داشتیم). فتح: ۱) رفع و برداشته شدن این حجاب به این صورت بود که حضرت محمد(ص) آن را دربرگرفت و لذا قرآن و حضرت محمد(ص) یکی شدند؛ و آن حضرت بین فنا که جز خدای واحد قهار چیزی باقی نمی‌ماند و بین بازگشت انانیت و هویتش، در نوسان بود.

اگر مطلب پیش‌گفته را دریافته باشیم، برای ما روشن می‌شود که حضرت محمد(ص) همان مرتبه‌ی برزخ بین حق و خلق است و به همین دلیل وقتی حضرت ابراهیم(ع) و ملائکه او را دیدند، گمان بردند که او خدای سبحان و متعال است؛ زیرا آن حضرت(ص) صورتی است که بازگو کننده‌ی ذات الهی است و لاهوت مطلق را برای خلق ظهور می‌بخشد تا بشناسند و بدانند: «...و بَطَّلَتِکَ فِی سَاعِیرٍ وَ ظَهَّوْرُکَ فِی جَبَلٍ قَارَانٍ...» (دعای سمات.) (و) به پرتو فروزانت در ساعیر (کوهی در فلسطین) و به ظهور پرفروغت در کوه فاران (کوهی نزدیک مکه و محل مناجات پیامبر)...). پیامبر اسلام(ص) فرمود: «خداوند آدم را به صورت خود آفرید». (کافی: ج ۱ ص

الله فی خلق!؟

هنگامی که خداوند موجودات را آفرید، با اسما و صفات با ایشان روبه‌رو شد. این همان شهر کمالات الهی یا ذات یا الله است، و این اسم بر تجلی و ظهور حقیقت برای خلق اطلاق شده است و در واقع، حقیقت نیست بلکه حجاب حقیقت است؛ حقیقت عبارت می‌باشد از اسم اعظم اعظم اعظم، و این اسم نزدیک به اسم اعظم است مانند نزدیکی سیاهی چشم به سفیدی چشم، همان‌طور که روایتی از امام(ع) بر این مطلب دلالت دارد.

این اسم یعنی «الله»، اسم جامع برای تمام صفات کمال است و روی کردن به آن برابر است با آهنگ تمام صفات و اسماء کمال را نمودن که این روی آوردن در این مرتبه، خالی از شرک نیست؛ زیرا اخلاص کامل در توحید برابر است با نفی اسماء و صفات، همان‌طور که امیرالمؤمنین(ع) فرموده است: «...اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه، لشهاده کل صفة انها غیر الموصوف» (... سرآغاز دین، شناخت او است و کمال شناخت خدا، باور داشتن او؛ و کمال باور داشتن خدا، شهادت به یگانگی او؛ و کمال توحید (شهادت بر یگانگی خدا) اخلاص برای او؛ و کمال اخلاص، خدا را از صفات مخلوقات جدا کردن است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف است). (نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۹).

و امام کاظم(ع) نیز فرموده است: «...سرآغاز دینانت به او، شناخت او است و کمال شناخت خدا، شهادت به یگانگی او؛ و کمال توحید (شهادت بر یگانگی خدا) نفی صفات از او است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوف شهادت می‌دهد که غیر از صفت است». (کافی: ج ۱ ص ۱۴۰).

و امام رضا(ع) فرموده است: «...سرآغاز دینانت به او، شناخت او است و کمال شناخت خدا، شهادت به یگانگی او؛ و کمال توحید (شهادت بر یگانگی خدا) نفی صفات از او است؛ زیرا هر صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوف شهادت می‌دهد که غیر از صفت است». (توحید صدوق: ص ۵۶).

این اسم «الله» که جامع صفات کمال است و به ذات اشاره دارد، حجابی است که بنده باید با آراسته شدن به صفات کمال الهی آن را بردارد؛ آن هنگام است که پرده از جلوی بنده برداشته می‌شود و او حقیقت را می‌شناسد و درک می‌کند. غایت شناخت و معرفت حقیقت، عجز از معرفت است. ضمیر غایب، بیانگر حقیقت یا اسم اعظم اعظم اعظم (هو) است. «ها» بر اثبات وجود دلالت دارد و «واو» برای بیان غیبت او است، چرا که حق تعالی، شاهد غایب است.



قسمت دوم:

جایگاه وصیت در کتاب مقدس

نعمت علم و حکمت به همه ی فرستادگان الهی داده شده است و در واقع فرستادگان خداوند ، حکیمترین مردمان هستند .پس آن، راهی ست به جهت شناخت فرستادگان تایید شده خداوند.

اما قبل از هر چیز ، بخشنده حکمت کیست؟! در واقع بر طبق کتاب مقدس حکمت از سوی خداوند صادر می شود:

خداوند بخشنده حکمت است و عقل و دانایی از جانب اوست.(امثال ۲: ۶)

قدرت و حکمت از خداست. نام او تا به ابد متبارک باد.(دانیال ۲: ۲۰)

و نکته مهم دیگر آن است که فرستادگان الهی در مقابله با معاندین و دشمنان خود همواره با سلاح زور مقابله نمیکردند بلکه با سلاح علم و حکمت با آنها مقابله میکردند. از این روست که در کتاب مقدس میخوانیم :

حکمت از اسلحه جنگ بهتر است... (جامعه ۹: ۱۸)

در واقع همچنانکه اشاره کردیم یکی از فایده های حکمت الهی در نزد انبیاء و جانشینان آنان منکوب کردن افراد سیاه دل در مناظرات و مباحثات بود چنانکه بارها عیسی ، فریسیان و کاهنان را مغلوب کرد و همچنین زدودن باور های غلط و بدعت ها و خرافات و اعتقادات شرک آلود و تعلیم دادن به سوی حیات الهی و ارتقاء آنان در جهت کمال، و قضاوت و داوری صحیح و تبیین احکام شریعت . در واقع تمام این موارد نیاز به علم و حکمت الهی دارد .

به عنوان مثال به آیات زیر دقت کنید :

موسی به پدر زن خود گفت که «قوم نزد من می آیند تا از خدا مسألت نمایند. هرگاه ایشان را دعوی شود، نزد من می آیند، و میان هر کس و همسایه اش داوری می کنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می دهم.» (خروج ۱۸: ۱۵-۱۶)

و چون وارد کفرناحوم شدند،(عیسی)بی تأمل در روز سبّت به کنیسه درآمد، به تعلیم دادن شروع کرد به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می داد نه مانند کاتبان(مرقس ۱: ۲۲-۲۱)

در واقع فرستاده الهی به حکمتی مجهز است که تمامی استدلال های پوچ و علوم باطل را نابود می سازد . در ادامه آیاتی را در رابطه با وجود علم و حکمت در فرستادگان خداوند بیان خواهیم کرد:علم و حکمت یوشع بن نون وصی موسی نبی :یوشع پسر نون، پُر از حکمت بود، زیرا موسی او را به جانشینی خود برگزیده بود، مردم اسرائیل از یوشع پیروی کردند و فرامینی را که خداوند به موسی داده بود، بجا آوردند.(تثنیه ۳۴: ۹)

حکمت دانیال نبی :ای خدای نیاکان من، تو را شکر و سپاس می گویم، زیرا به من قدرت و حکمت عطا

ادامه دارد...



این اقوام، عبارتند از:

الف-هندی های سرخ پوست که گروه های آمریکایی هستند و پیش از هزاران سال در آمریکا زندگی می کردند و در فرهنگ ایشان، چیزی به نام «دین آسمانی» نمی باشد.

(به بحث ۳/۲-۳-ایستگاهی با پاسخ های اختراع شده) از این محور نگاه کنید.)

ادامه دارد....



است یا ترسان و پنهان؛ تا حجت ها و دلایل روشن خداوند باطل نشود...» (نهج البلاغه؛ باب المختار من حکم امیرالمومنین(ع) و مواظله/۱۴۷)

ایشان(ع) در خطبه ای که برایشان است، می فرماید: «...خداوندی که آفریدگانش را برای پرستش خودش آفرید و آن ها را بر اطاعتش توانا نمود؛ از این جهت که در میان ایشان قرار داده است و عذرشان را با حجت ها از بین برده است. تا فردی که هلاک می شود، با دلیل روشن هلاک شود و فردی که رهایی می یابد، با متش رهایی یابد و فضیلت در آغاز و و در بازگشت برای خداوند است.»(الکافی - الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۱۴۱ ح ۷)

شایسته یادآوری است که بودن «قطع و از بین بردن عذر» به عنوان عذر حقیقی فرستادن، فرستادن به سوی همه اقوام بشری را در هر زمانی لازم نمی کند؛ همان طور که همه علمای مسلمان به این مساله اعتقاد دارند. بلکه هدف الهی مذکور، حتی در مورد فردی که فرستادن فرستادگان الهی به سوبشان کامل نشده است، محقق می شود؛ همان طور که الان روشن می شود.

۲/۱/۲-قطع و از بین بردن عذر، فرستادن به سوی همه مردم را لازم نمی کند؛ این مساله قبلا گذشت که قاعده لطفی که غالب علمای عقاید شیعه به آن اعتقاد دارند، این مطلب را می طلبد که فرستادگان به سوی همه اقوام و در همه زمان ها فرستاده شوند و پیش از این، برخی از کلمات ایشان را که این مساله را ثابت می نماید، نقل نمودیم.

ولی اعتقادی مانند این، اصلاً صحیح نمی باشد؛ به این خاطر که همان طور که گذشت، این قاعده فی نفسه باطل است و به این خاطر که وقتی در حال همه مردم و در عصرها و زمان های مختلف جست و جو کنیم، نمی توانیم به برانگیختن فرستادگان به برخی از اقوام بشری یقین کنیم؛ اگر نسبت به فرستاده نشدن به سوی ایشان، یقین نکنیم؛ به چند دلیل که بعداً می آید. مثال هایی از

علت ارسال رسل

... همچنین این مطلبی است که روایات شریف نیز، نسبت به آن تأکید می نماید: کلینی به سندش از جعفر بن محمد و از کرام نقل می کند که امام صادق(ع) فرمود: «اگر مردم، دو مرد باشند، یکی ازایشان امام می باشد و فرمود: آخرین فردی که می میرد، امام است؛ تا هیچ فردی علیه خداوند عزوجل استدلال ننماید که او را بدون حجتی برای خداوند و علیه این فرد رها نموده است.» (الکافی - الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۱۸۰ ح ۳)

صدوق با سندش از ابوبصیر روایت کرده است که مردی از امام صادق(ع) پرسید: چرا خداوند پیامبران و فرستادگان را به سوی مردم برانگیخته است؟ ایشان فرمود: «تا برای مردم، علیه خداوند و پس از فرستادگان حجت و دلیلی نباشد و تا نگویند که بشارت دهنده و انداز دهنده ای برای ما نیامده است و تا حجت خداوند علیه آنان باشد. آیا از خداوند عزوجل نشنیدی که از نگهبانان جهنم نقل می کند که به اهل آتش، با پیامبران و فرستادگان استدلال می کنند که: «لَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ» «آیا شما را بیم دهنده ای نیامد ؟می گویند : چرا ، بیم دهنده آمد ، ولی او را انکار کردیم و گفتیم : خدا هیچ چیز نازل نکرده است ؛ شما بیم دهنندگان جز در گمراهی بزرگی نیستید.»...» (علل الشرایع - الشيخ الصدوق: ج ۱ ص ۱۲۱)

امیرالمومنین(ع) در سخنش به کمیل بن زیاد می فرماید: «خدایا! بله. زمین از قائمی برای خداوند و به واسطه حجتی خالی نمی شود که یا آشکار و مشهور

در نهایت، هنگامی که عذاب می‌آید، افرادی که پیروی می‌شدند، از کسانی که آنها را پیروی می‌کردند، بی‌زاری می‌جویند؛ ولی هیئات که کلمه و سخن به حقیقت پیوست: (روزی که ظالم دستان خود را به دندان گزد و گوید: ای کاش راهی را که رسول در پیش گرفته بود، در پیش گرفته بودم * وای بر من، کاش فلانی را دوست نمی‌گرفتم * پس از آنکه قرآن برای من نازل شده بود، مرا از پیرویش بازمی‌داشت و این شیطان همواره آدمی را تنها می‌گذارد). (فرقان: ۲۷ تا ۲۹).

در حالی که بیش‌تر: (گفتند: ما تو و یارانت را به فال بد گرفته‌ایم. گفت: فال نیک و بد شما نزد خدا است؛ بلکه اینک شما مردمی فریب خورده هستید) (نمل: ۴۷) و «قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يِظْهَرُونَ» (خاندان لوط را از قریه‌ی خود بیرون کنید که آنان دعوی پاکی می‌کنند). (نمل: ۵۶) و وضعیت با عذاب به پایان می‌رسد....

(همه را به گناهشان فرو گرفتیم؛ بر بعضی بادهای ریگ‌بار فرستادیم، بعضی را فریاد سهمناک فرو گرفت، بعضی را در زمین فرو بردیم، بعضی را غرقه ساختیم در حالی که خداوند به آنها ستم نمی‌کرد، آنها خود به خویشتن ستم کرده بودند * مُلَّ أَنَا که سوای خدا را دوستان می‌گیرند، مُثَلْ عنکبوت است که خانه‌ای بساخت و کاش می‌دانستند هر آینه، سست‌ترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است). (عنکبوت: ۴۰ و ۴۱).

عنکبوت، علمای گمراهی خیانت‌کار می‌باشد و تار و پودشان همان جدال‌شان با فرستادگان و سفسطه‌ی سست و ضعیف آنان است. آیا کسی هست که پند گیرد و خود را از دام ضعیف آنان برهاند و از نیش عنکبوت و مُخَذری که وارد جسمش کرده است، رها گردد، متوجه خداوند شود، حق را پیروی کند و از باطل و اهلس روی گرداند و متوجه شود که همه‌ی نیروها از آنِ خداوند است و به دست او می‌باشد؟



روشنگری پیش از وقوع عذاب

فرستاده پیش از عذاب خداوندی، رحمتی الهی است. حال چگونه این رحمت تشخیص داده می‌شود و چگونه این فرستاده از میان دعوت‌های باطلِ بسیار، شناخته می‌شود و چگونه حق شناخته می‌شود؟

چطور مسلمانان، محمد(ص) را تمایز قائل شدند و از او پیروی کردند: نه از مُسیلمه یا سَجَاح یا اَسود عنسی، و سایر علمای نصارا، علمای یهود یا علمای احناف؟ آیا اینها افرادی ساده‌دل بودند و استدلال‌ها و عذرهایی نداشتند تا از پیروی از حقی که همراه با محمد(ص) بود، بهانه بیاورند و بر مردم استدلال کنند که حق با دعوت‌های باطل تحریف شده‌ی آنان می‌باشد؟! آیا نصارا به رسالتی که یک پیامبر –یعنی حضرت عیسی(ع)– آورده بود استناد نمی‌کردند و محمد(ص) به آن اعتراف و آن را تصدیق نمی‌کرد؟! آیا یهود مدعی پیروی از موسی(ع) نبودند؟! و همچنین احناف مدعی دنباله‌روی از ابراهیم؟! آیا پیروان علمای احناف و یهود و نصارا نمی‌گفتند: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ» (ما پدرانمان را بر آیینی یافتیم و به اعمال آنها اقتدا می‌کنیم) (زخرف: ۲۳) و «بَلْ تَتَّبِعْ مَا الْفِئْتَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (نه، بلکه ما به همان راهی می‌رویم که پدرانمان می‌رفتند؛ حتی اگر پدرانشان هیچ خردی نداشته و گمراه بوده باشند). (بقره: ۱۷۰).

آیا نگفتند «یک گنجشگ در دست، بهتر از ده گنجشگ بر درخت است» و حتی روی درخت چیزی نمی‌دیدند و در شک خودشان در تردید به سر می‌بردند. آیا در دستانشان گنجشگی وجود داشت ولی فقط توهّم و فریبی بود که شیطان به واسطه‌ی آن، ایشان را فریفته بود؟ آیا با محمد(ص) با این سخنان برخورد نکردند: دیوانه، جن‌زده، جادوگر، پیشگو، دروغ‌گو، نادان و چیزهای دیگر. چطور استدلال می‌شود که حق با فرستادگان نیست؟!

۱- دیوانه‌ای است که با حکمت سخن می‌گوید!!

۲- فردی است جن‌زده با کلامی از سوی خداوند، شیاطین را از بین مردم بیرون می‌آورد و جن‌های کافر و شیاطین از او فرار می‌کنند!!

۳- پیشگو و کاهنی است که روزگارش را در نماز و عبادت صرف می‌کند!!

۴- دروغ‌گویی که با صفت راست‌گویی امانت‌دار بودن شناخته می‌شود!!

۵- نادانی که با علما مبارزه‌طلبی می‌کند و علمی آورده است که برتر از علم آنان می‌باشد و برای پاسخ دادن به او، جز سفسطه و مغالطه و افتراء، چیز دیگری ندارند!!

گمان می‌کنم این تناقضات برای شناختن اینکه حق با فرستاده‌ی مورد اتهام می‌باشد، کافی باشد. به علاوه، جنّ، آفریده‌ای ضعیف و بیچاره است، حتی شرورترین آنان در مقابل شرورترین فرزندان آدم، نیازمند و بیچاره هستند. علمای گمراهی که با پیامبران می‌جنگند برای آنان چنین تصویری ایجاد می‌کنند که آنان آفریده‌هایی ترسناک‌اند و نیروهای بسیاری دارند؛ در حالی که خود می‌دانند برخی از شیاطین در مقابل آیهای از آیات خداوند یا کلمه‌ای از کلمات خداوند سبحان تاب مقاومت نمی‌آورند. (و این قرآن را شیاطین نازل نکرده‌اند * آنان نه در خور این کارند و نه توان آن دارند * شیاطین از شنیدن وحی معزول داشته شده‌اند). (شعرا: ۲۱۰ تا ۲۱۲).

علاوه بر این، آنان خود می‌دانند که او راست‌گو، عابد و پرهیزگار است و در عین حال می‌گویند شیاطین بر او فرود می‌آیند! ولی خداوند سبحان که جن و شیاطین را آفریده است، پاسخ‌شان را اینگونه می‌دهد: «هَلْ أَتَيْتُكُمْ عَلَىٰ مِنْ تَنْزَلِ الشَّيَاطِينِ * تَنْزَلُ عَلَىٰ كُلِّ آفَاقٍ أَيْمٍ * يَلْقَوْنَ السَّمْعَ وَكُنُزَهُمْ كَاذِبُونَ» (آیا شما را آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ * بر هر بسیار دروغ‌گوی گنه‌کار نازل می‌شوند * القا می‌کنند در حالی که بیشترشان دروغ‌گویانند). (شعرا: ۲۲۱ تا ۲۲۳).

ولی با این حال بیشتر مردم از علمای گمراهی که دشمنان پیامبران و فرستادگان هستند، پیروی می‌کنند. آنها نیز اغوایشان می‌کنند و از حقیقتی که فرستادگان آوردند، گمراهشان می‌نمایند: «وَالشَّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (و گمراهان از پی شاعران می‌روند) (شعرا: ۲۲۴). منظور از شاعران همان علمای گمراهی می‌باشد، و این مطلبی است که اهل بیت(ع) تفسیر نموده‌اند. «أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ» (آیا ندید که آنان در هر وادی سرگردانند؟) (شعرا: ۲۲۵)؛ دره‌ای عمیق، و سقوط در هاویه‌ی جهنم، و گمراهی و انحراف از حقیقت، و آنان سخنانی را بر زبان می‌رانند که انجام نمی‌دهند!

همواره می‌بینیم که عالم‌بی‌عمل گمراه مردم را به خوبی و ترک بدی دعوت می‌کند؛ ولی در عین حال، خود به نیکی عمل نمی‌کند؛ بلکه مال یتیم و زن‌های بی‌سرپرست را می‌خورد و از ضعیفان سوء استفاده و بهره‌کشی می‌کند و در راه خداوند جهاد نمی‌کند: «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَخْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْضَخٍ مِّنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهِ نَصِيرٌ يَمَا يَتَعَمَّلُونَ» (انان را از مردم دیگر، حتی از مشرکان به زندگی این جهانی حریص‌تر خواهی یافت، و بعضی از کافران دوست دارند که هزار سال در این دنیا زیست کنند، در حالی که عمر طولانی، عذاب خدا را از آنان دور نخواهد ساخت، که خدا به اعمالشان بینا است). (بقره: ۹۶).

نشانه‌های ظهور



زمان‌های فترت

مکلفانی که با هر فرستاده‌ای(خلیفه) مواجه می‌شوند که پیش از او زمان فترت بوده به شناخت حال مردم گذشته در زمان فترت قبل از این خلیفه مرسل زمان خودشان مکلف نیستند، یا این‌که عاقبت آن‌ها چه شده و جهنمی شده‌اند یا بهشتی، و این‌که باید چه چیزهایی را یاد می‌گرفتند، زیرا آن زمان گذشته است و آن‌ها قومی بودند که از دنیا رفتند و زمان تکلیف‌شان سپری شد. تکلیف کسانی که با فرستاده خدا مواجه می‌شوند، این است که درباره دلیل ادعای او جستجو کنند، نه این‌که مشغول به سؤال از حال گذشتگان و عاقبت آن‌ها شوند و این‌که چه چیزهایی را باید می‌دانستند و آیا مقصر بودند یا نه، یا این‌که آیا تقصیرشان آن‌ها را اهل جهنم کرده‌بود یا نه؟

فرعون هنگامی که دعوت حضرت موسی (ع) را شنید، چنین سؤال و اشکالی مطرح کرد: (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى) (گفت: پس حال امت‌های پیشین چگونه است؟) (سوره طه، آیه ۵۱). پاسخی که خداوند بر زبان موسی (ع) جاری کرد این است که:(قَالَ عَلِمَهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي) (موسی گفت: علم به [حال] آنان در کتابی نزد پروردگار من است، که پروردگارم نه اشتباه می‌کند و نه از یاد می‌برد). (سوره طه، آیه ۵۲) این پاسخ الهی به فرعون که بر زبان موسی (ع) جاری شد، معنایش این است که تو به قصد استخفاف قوم خودت به وسیله این اشکال، از امت‌های گذشته سؤال نکن، چون سؤال از آن اقوام هیچ ارتباطی با موضوع طرح شده کنونی یعنی صحت بعثت موسی (ع) و بطلان عقیده فرعون و قومش در حال حاضر ندارد.

سؤال (تکلیف امت‌های گذشته چه می‌شود؟ یا این‌که مردم قبل از آمدن تو باید چه می‌کردند؟) پرسش یا اشکالی است که علمای گمراه همیشه برای تأیید روش باطل خودشان به کار می‌گرفتند تا بگویند که امر دین منحصر به روش آن‌ها بوده لا غیر، به گونه‌ای که هیچ جایگزینی از سوی خدا قبل از بعثت رسول وجود ندارد و اگر خطایی در این میان بود، چرا قبل از تو خداوند رسولانی را برای اصلاح این خطا یا گمراهی نفرستاد؟ چرا اصلاح دینی در همه این مدت تأخیر افتاد و گناه گذشتگان چه بوده که از این اصلاح دینی محروم شدند؟

احناف و یهودیان و مسیحیان نیز دقیقاً به همین روش و با همین اشکال با محمد (ص) به ستیز برخاستند؛ یعنی اگر روش مرجعیت علما باطل بوده، پس جایگزین الهی در زمان‌های گذشته چیست؟ چرا قبل از تو در این مدت طولانی هیچ رسولی نفرستاده نشد؟ اصلاً چرا زمان فترت وجود دارد؟

(ای اهل کتاب! بی‌تردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به‌سوی شما آمد، برای شما بیان می‌کند که نگویید: برای ما هیچ مژده دهنده و بیم‌رسانی نیامد، یقیناً مژده دهنده و بیم‌رسان به‌سویتان آمد؛ و خدا بر هر کاری تواناست). (سوره مائده، آیه ۱۹).

(تا مردمی را بیم دهی که پدران‌شان را بیم نداده‌اند و به این علت بی‌خبرند). (سوره یس، آیه ۶)

همین اشکالات امروز هم تکرار شده‌اند.

بنابراین با وجود این، اشکالی ندارد که معنای فترت و علت (سبب) آن و همچنین حال مردمان گذشته که پیش از ارسال رسولان در زمان فترت‌ها بودند را بیان کنیم.

فترت: زمانی است که فرستاده‌ای که مأمور به تبلیغ رسالت برای مردم باشد وجود نداشته‌است. در زمان فترت ممکن است رسولی منصب از سوی خدا موجود باشد که او را با علم مهیا کرده‌باشد، اما به‌سبب عدم وجود قابل، خداوند او را امر به تبلیغ دعوت نمی‌کند:

(تا مردمی را بیم دهی که پدران‌شان را بیم نداده‌اند و به این علت بی‌خبرند... و مساوی است برای آن‌ها که بیم‌شان بدهی یا ندهی، ایمان نمی‌آورند). (سوره یس، آیات ۶ تا ۱۰). تبلیغ چنین کسانی که هیچ قابلی در بین آن‌ها وجود ندارد و هیچ نتیجه امیدبخشی از تبلیغ بدست نمی‌آید، حکیمانه نیست. وجود رسول در چنین حالتی موافق حکمت است، چون فرستادن رسول، اقامه حجت بر مردم است و مردم با وجود رسول حجتی ندارند. به این زمان می‌گویند زمان فترت که رسول در آن وجود دارد،او همان خلیفه خدا در زمین و حجت او بر مردم، یا فرد منصوب از طرف او در زمان غیبت یا رفع او می‌باشد(همچنان‌که عیسی (ع) و ایلیا (ع) و حضرت محمد بن الحسن (ع) رفع داده شدند)، اما مأمور به تبلیغ نبوده، هرچند این فترت بسیار طولانی بوده و بیش از یک رسول در آن زمان وجود داشته‌باشد. خداوند سبحان به همین زمان فترت اشاره کرده و می‌فرماید:

(ای اهل کتاب! بی‌تردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به‌سوی شما آمد؛ برای شما بیان می‌کند که نگویید: برای ما هیچ مژده دهنده و بیم‌رسانی نیامد، یقیناً مژده دهنده و بیم‌رسان به‌سویتان آمد؛ و خدا بر هر کاری تواناست). (سوره مائده، آیه ۱۹).

کلمه فترت در این آیه به معنای انقطاع تام نیست، بلکه به معنای ضعف و سستی است، یعنی رسولان در زمان فترت موجود هستند، اما فترت و سکونی در وظیفه رسالتی آن‌ها وجود داشت که در عدم تکلیف به تبلیغ رسالت الهی آشکار می‌شود به این معنا که لا اقل

روشن شود که این رسولان حجت بر بقیه مردم و بیانگر اراده خداوند متعال هستند. سبب و علت عدم تکلیف آن‌ها به تبلیغ، علاوه بر عدم وجود قابل، رحمت و ترجم بر مردم نیز بوده‌است، یعنی این‌که مؤمنان بیشتر حق را قبول دارند واندکی به باطل گرایش دارند و متأسفانه در استقبال از فرستادگان از غیب نیز کوتاهی کردند، مستلزم این نیست که حتما در آتش جهنم ابدی باشند؛ بلکه مقتضای رحمت الهی در گذشته این بوده که چون قابلی برای رسالت و دعوت رسول وجود نداشته، خداوند به آن‌ها رحم کرده و رسول آماده را مأمور تبلیغ آن‌ها نکرده و اجازه نداده که دعوت خویش را برای عامه مردم علنی کند، چون اگر آن‌ها را تبلیغ کرده‌بود و قبول نمی‌کردند، نتیجه این می‌شد که مستحق جهنم می‌شدند و به همین سبب، خداوند آن‌ها را به سبب رحمتش رها کرده و رسول خود را امر به تبلیغ ننموده‌است و مردم نیز به این سبب، در زمان فترت منتظر و امیدوار به امر خدا هستند.

(و گروهی دیگر کارشان موقوف به مشیت خداست، یا آنان را عذاب می‌کند یا توبه آنان را می‌پذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است). (سوره مائده، آیه ۱۰۶)

یعنی سبب و علت فترت همانا عدم وجود قابل بوده‌است همچنین این فترت نشان دهنده رحمت و ترجم خداوند نسبت به مردم بوده‌است.

می‌بینیم که خدای سبحان به روشنی تمام، در جای دیگری از قرآن کریم، مسئله فترت و حالت مردم در آن زمان، و این‌که چرا رسولانی به سمت آن‌ها نفرستاده و این‌که حال آن‌ها در صورت ارسال رسولان چه می‌شد، را بیان نموده‌است.

(تا مردمی را بیم دهی که پدران‌شان را بیم نداده‌اند و به این علت [از حقایق] بی‌خبرند * یقیناً آن سخن بر بیشترشان ثابت شده‌است، پس ایمان نمی‌آورند * مسلماً ما غل‌هایی بر گردنشان نهاده‌ایم که تا چانه‌هایشان قرار دارد به طوری که سرهایشان بالا مانده‌است * و از پیش رویشان حایلی و از پشت سرشان حایلی قرار داده‌ایم، و به صورت فراگیر دیدگانشان را فرو پوشانده‌ایم، به این خاطر حقایق را نمی‌بینند * و برای آنان یکسان است چه بیمشان دهی یا بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند * بیم دادنت فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و در نهان از خدای رحمان بترسد، پس او را به آموزش و پاداشی نیکو و بارزش مژده ده * بی‌تردید ما مردگان را زنده می‌کنیم و آن‌چه را پیش فرستاده‌اند [خوبی‌ها و بدی‌های] بر جا مانده از ایشان را ثبت می‌کنیم و همه چیز را در امامی روشن برشمرده‌ایم). (سوره یس، آیات ۶ – ۱۰).

این آیات همچنان‌که فترت و علت آن و عدم وجود قابل را بیان می‌کند، همچنین به روشنی بیان می‌کند که علت این‌که اکنون پس از آن فترت گذشته رسولی را مأموریت داده و به سمت آن‌ها فرستاده این است که اکنون قابلی برای دعوت رسول الهی وجود دارد: (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ)در هر دو حالت، عامل اصلی ارسال و تبلیغ یا عدم ارسال و تبلیغ، همانا رحمت مطلق الهی و علم او به حال بندگان‌ش بود:(إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ)برای همین، مقتضای رحمت الهی این است که هنگامی‌که قابلی وجود ندارد، فرستاده خود را امر به بیم دادن و تبلیغ نکند، بلکه بندگان‌ش را به سبب رحمتش رها کند که منتظر امر خدا باشند، در حالی‌که وقتی که قابل پیدا شود، بیم‌دهنده و مبلغی را می‌فرستد تا اولیاء او بالاترین درجات را کسب کنند و رسولان و امر خدا و حاکمیت خدا را یاری کنند.

از سویی قرآن کریم بیان می‌کند آن رسولانی که دعوت‌هایشان را تبلیغ و اعلان می‌کنند، برگزیدگانی از عموم رسل بودند.

(خدا بر آن نیست که مؤمنان را بر این [وضعی] که شما بر آن قرار دارید [که منافق از مؤمن، و خوب از بد مشخص و معلوم نیست] واگذارد، [بر آن است] تا پلید را از پاک [به] سبب [آزمایش‌های مختلف] جدا سازد. و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند. ولی خدا از میان فرستادگان‌ش هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، پس به خدا و فرستادگان‌ش ایمان آورید. و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود). (سوره آل عمران، آیه ۱۷۹).

مسئله رها کردن مردم به‌صورت مرجون لأمر الله (منتظران امر و تصمیم خدا)، صرفاً به زمان فترتی که رسول هیچ اعلانی نسبت به رسالتش برای مردم نداشته‌است اختصاص ندارد، بلکه گاهی رسولی، بعضی مردم را از رسالتش با خبر می‌کند، اما آن رسالت را به برخی از مردم به سبب مصلحت یا فایده بزرگتری مثل تقیه یا محافظت از جان آن‌ها یا هر امر دیگری که خدا اراده فرموده علنی نمی‌کند و این امر حتی برای برخی از فرزندان ائمه (ع) نیز اتفاق افتاده‌است. (هنگامی‌که مصلحتی اقتضاء کند، هیچ اشکالی ندارد که امام بعضی از فرزندان‌ش را از امامت خود بی‌خبر بگذارد، و کسی نمی‌تواند ادعا کند که مصلحت را بهتر از امام خود می‌داند، چون امام متصل به خداست و از سوی خدا به او وحی می‌شود). در ذیل، روایتی در باره مناقشه زید بن علی و مؤمن الطاق و اقرار امام صادق (ع) برای مؤمن الطاق که بیان می‌کند که امام سجاد (ع) پسرش زید را منتظر امر خدا رها کرد و امکان برخورداری از شفاعت امام را برایش باقی گذاشت:

مؤمن طاق (که نامش ابوجعفر احول، محمد بن علی بن نعمان) بود می‌گوید: (نزد امام صادق (ع) بودم؛ پس زید بن علی بر حضرت وارد شد و به من گفت: ای محمد بن علی، تو همان کسی هستی که گمان می‌کنی که در بین آل محمد (ص) امام واجب‌الاطاعه معروف و معینی هست؟ گفتم: بله؛ پدرت یکی از آن‌ها بود. زید گفت: وای بر تو. پس

چه‌چیزی مانع او می‌شد که این حقیقت را به من بگوید؟ پس به خدا قسم در کودکی، غذای داغ به او داده می‌شد؛ پس مرا روی پای خود می‌نشاند و لقمه می‌گرفت و آن را سرد می‌کرد و سپس به دهان من می‌گذاشت. آیا گمان می‌کنی که او در مورد داغی غذا بر من شفقت داشت و در مورد داغی آتش جهنم نسبت به من هیچ عنایتی نداشته؟ مؤمن الطاق می‌گوید به او گفتم: پدرت دوست نداشته که این را به تو بگوید که کافر شوی و عذاب خدا بر تو واجب شود و دیگر نتواند تو را شفاعت کند. به همین سبب تو را منتظر امر و تصمیم خدا رها کرد و می‌تواند تو را شفاعت کند). (رجال کشی، ص ۱۸۷).

همچنین از مؤمن الطاق روایت شده که گفت:

زید بن علی به من گفت: (ای محمد بن علی، به من خبر رسیده که تو گمان می‌کنی که در آل محمد (ص) امام واجب‌الاطاعه وجود دارد؟ گفتم: بله و پدرت علی بن الحسین (ع) یکی از آن‌ها بود. زید گفت: پس چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی‌که لقمه غذای داغ را خودش سرد می‌کرد و سپس به دهان من می‌گذاشت؟ آیا گمان می‌کنی که او درباره داغی لقمه غذا بر من عطفوت داشت و نسبت به داغی آتش جهنم عطفوت نداشت؟ مؤمن الطاق می‌گوید به او گفتم: پدرت دوست نداشت که تو را خبر کند پس تو کفر بورزی و دیگر نتواند تو را شفاعت کند. نه به خدا قسم، تو فقط به اراده خدا واگذار شده‌ای. امام صادق (ع) فرمود: از هر طرف راه او را رستی و راه فراری برایش باقی نگذاشتی). (رجال کشی، ص ۱۸۷).

همچنین در روایت دیگری آمده:

ابان بن تغلب می‌گوید: (مؤمن الطاق خبرم داد که زید بن علی (ع) کسی را به سمتش فرستاد در حالی‌که مخفی بود. مؤمن الطاق می‌گوید به نزد زید رفتم؛ پس به من گفت: ای اباجعفر، چه می‌گویی اگر کسی از ما آل محمد (ص) در شما را بگوید و شما را به یاری بطلبید، آیا با او خروج می‌کنی؟ گفتم به او گفتم: اگر پدرت (امام سجاد) یا برادرت (امام باقر) باشد، با او خروج می‌کنم. زید گفت: پس من می‌خواهم خروج کنم و با این جماعت بجنگم. آیا با من خارج می‌شوی؟ مؤمن الطاق می‌گوید گفتم: نه، فدایت شوم چنین کاری نمی‌کنم. زید گفت: آیا جان خودت را بر من ترجیح می‌دهی؟ گفتم: من فقط یک جان دارم؛ پس اگر خداوند در زمین خلیفه‌ای داشته‌باشد، کسی‌که از تو تخلف کند نجات پیدا کرده و کسی‌که با تو خارج شود هلاک شده، اما اگر در زمین حجتی نباشد، پس آن‌که از تو تخلف کند و آن‌که با تو خروج کند فرقی ندارند. زید گفت: ای اباجعفر، من با پدرم (امام باقر) بر سر سرفه‌ها می‌نخستم؛ پس از روی عطفوت و شفقتش لقمه‌های چرب را به من می‌داد و لقمه‌های داغ را برایم سرد می‌کرد تا خنک شود، اما اگر تو را از امر دین خبر داده باشد و به من خبر نداده باشد، یعنی در مورد داغی آتش جهنم به من عطفوت و شفقت نداشته‌است. مؤمن الطاق می‌گوید به زید گفتم: فدایت شوم، این هم به سبب شفقت او نسبت به شما از آتش جهنم بوده که تو را خبر نداده، چون بر تو ترسیده که قبولش نکنی؛ پس وارد جهنم شوی. پدرت این امر را به من خبر داد، در حالی‌که اگر قبول می‌کردم نجات می‌افتم و اگر قبول نمی‌کردم برایش مهم نبود که من داخل جهنم باشم. سپس به زید گفتم: فدایت شوم، آیا شما برترید یا انبیاء؟ زید گفت: بلکه انبیاء برترند. گفتم: یعقوب (ع) به فرزندش یوسف (ع) گفت: (ای پسرکم، روایت را بر برادرانت بازگو مکن، چون با تو مکر می‌ورزند). (سوره یوسف، آیه ۵). چرا یعقوب (ع) فرزندان‌ش را مطلع نکرد تا با یوسف (ع) مکر نورزند، بلکه این امر را از آن‌ها کتمان کرد؟ پس پدر تو نیز همین‌طور امر امامت امام باقر (ع) را بر تو پنهان کرد، چون بر تو می‌ترسید. زید گفت: اگر تو این را به من می‌گویی، به خدا قسم صاحب (امام باقر) به من مدینه گفت که من کشته می‌شوم و در کناسه به دار آویخته می‌شوم و نزد او صحیفه‌ای است که در آن خبر کشته شدن و به دار آویخته شدن من نوشته شده‌است. مؤمن الطاق می‌گوید: پس من حج رفتم و با امام صادق (ع) درباره گفتگوی خود با زید سخن گفتم. حضرت فرمود: از همه طرف راه را بر او بستی و راهی برایش نگذاشتی). (الکافی، ج ۱، ص ۱۷۴).

کتاب : عقاید اسلام و از تو درباره روح می‌پرسند نوشته: سید احمد الحسن

ادامه دارد...

مکتب رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Facebook.com/AlnajafAlashraf313

مکتب رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Telegram.me/Zaman_Zohour

مکتب رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Asia and Pacific -> Iran -> lil Ansar Emam Mahdi 10313 lil

مکتب رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Https://Almahdyoon.Co

مکتب رسمی مکتب نجف به زبان فارسی

Www.Zamanezohoor.Com